

آلوده ایم بر سر خاری به خون دل

قانون باغبانی صحرا نوشته ایم

مولای ماعلی (ع) فرموده اند: عظیم باشید به عظمت صمدیت الهی و متواضع باشید به تواضع برگ شکننده نی، در برابر نسیم صبحگاهی. بسیار از دانایان یونان از هومر گرفته تا سوفکل تا دیگران همه مباحثی گفتند که بجوید تا بیاید، آنها که باز نجویند نیابند. اما زیباتر از آن را محمد بن منور در مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر برای ما به یادگار گذاشته است که گفته: اگر مردی دیناری گم کرده باشد گزیده مرد کسی هست که دینار را یله نکند و همانجا که خاک ریخته در قریبلی بریزد و خاک را بریزد تا دینار خودش را پیدا کند و ما هم بدنبال یافتن حقیقت هستیم. وقتی از اودیپ شهریار می پرسند که ای شهریار شوربخت و نگون بخت، نمی شد با اسفنکس اینقدر بحث نکنی و راحت وارد شهر شوی، نه چشمان کور شود و نه آن مباحث غیر اخلاقی، پیش آید؟ گفت: نمی توانستم حقیقت را ندانسته رها کنم! پس همه ما بدنبال یافتن حقیقت هستیم. به ظاهر راست شو اینک شریعت / به باطن صاف شو اینک طریقت؛ چو ظاهر را به باطن راست کردی / کدامین شوز دل اینک حقیقت. علم یقین، علم یقین - حق یقین. ما بدنبال حق یقین هستیم.

اما اجازه بفرمایید دهان را مبارک کنیم به کلام حضرت ابی عبدالله در مقابل شمرلعین در صحرای کر بلا و ببینیم که منظومه خوانی های نمایشی ما چقدر زیباست که ایران باستان تا حالا کهن یادگارهایی و ایاتکارهایی بودند که برای ما باقی مانده است. ابی عبدالله در صحرای تفته کر بلا می گویند که به شمرگفت: یابن ذی الجوشن! تو اینجا، دشت کارزار اینجا! شمر گفت: ابی عبدالله! تو اینجا، ابن سعد اینجا، سپاه بی شمار اینجا. ابی عبدالله فرمود: اگر از کینه داری میل خونریزی بی ظالم / من اینجا قاسم اینجا، اکبر گلگون عذار اینجا؛ شمر گفت: یا حسین! اگر خواهی به قتل آرم تو را از بهر ملک ری / تو اینجا، خنجر اینجا، قتلگاه اینجا، مزار اینجا. امام حسین (ع) فرمود: به دلهای حریم من اگر خواهی زنی آتش، دل اینجا، ماتم اینجا، ناله های داغ دار اینجا / مبر بر شام بی محرم عیالم را تو ای ظالم. شمر گفت: ابی عبدالله! غل اینجا، قید اینجا، عابد زار و فگار اینجا. ابی عبدالله فرمود: خزان است اگر خواهی کنی گلزار زهرا را / گل اینجا، بلبل اینجا، بوستان اینجا و بهار اینجا. اما زبان حال همه ی ما؛ ابی عبدالله! جهان را سوختی از این کلام خود، بیا مولا / تو اینجا، ماتم و دیده های اشکبار اینجا

جمله زیبای حکیم یونانی سقراط است که گفت: پدر من سوفرونیکوس، مجسمه ساز بود، اجسام را می زیاند و از سنگ های بزرگ مرمرین، مجسمه های کوچک می ساخت. مادرم قابله بود ابدان را می زیاند، من قابله ی نفوس شما هستم. اذهان را می زیانم. بنابراین این روش را بعدها افلاطون و دیگران گفتند: روش اذکار. آنچه من می خواهم بگویم شما نیز این مطلب را می دانید فقط می خواهم به صورت مرتب شروع کنم و بگویم. بی مقدمه عرض کنم که، ملت هایی که آیین و سنت های خودشان را فراموش کنند به گفته ی فرانسیس بیکن انگلیسی در قرن شانزدهم میلادی، نظیر طفلانی هستند که همه چیز را باید از نو یاد بگیرند. اما موضوع بحث ما نگاهی به تئاتر آیینی و سنتی در ایران است.

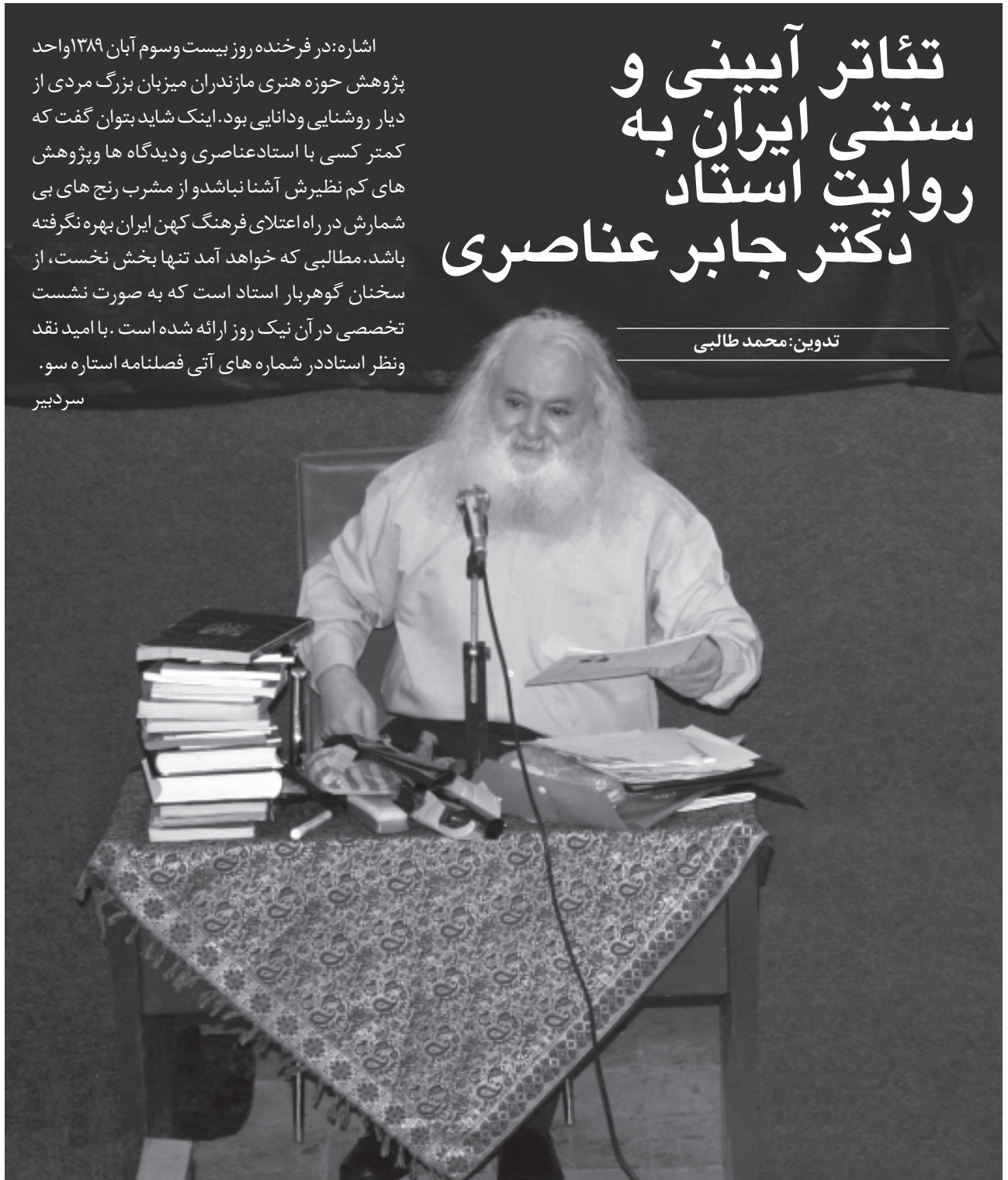
پروتاگوراس فیلسوف یونانی می گوید: گردن کبوتر رنگی را در زیر تلالو خورشید از هر طرف ببینید به یک رنگ جلوه می کند؛ بنابراین ممکن است یک موضوع واحد در مد نظر ما از نکات و زاویه های مختلف عنوان بشود ولی ما در مقابله این مطالب باید به یک اتفاق نظر و وحدت نظر برسیم. از پلورالیسم به مولیسیسم، به وحدت باید برسیم تا بتوانیم ادعا داشته باشیم آنچه که خود ما با آن زندگی کرده ایم. یک موقع هست که انسان از استانیلاوسکی یا مرثوت صحبت می کند. ممکن است که اطلاعاتش ضعیف باشد اما کسی که از بجگی خودش شبیه خوان شده؛ این آدم باید آئین و سنت خودش را از زمان ناف برانش تا حال حاضر، برود از کسانی بپرسد که اغیار هستند! آیا این واقعا برای یک آدم کسرشان نیست؟

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است؟ شمشاد خانه پرور ما از چه کمتر است؟

# تئاتر آیینی و سنتی ایران به روایت استاد دکتر جابر عناصری

تدوین: محمد طالبی

اشاره: در فرخنده روز بیست و سوم آبان ۱۳۸۹ واحد پژوهش حوزه هنری مازندران میزبان بزرگ مردی از دیار روشنایی و دانایی بود. اینک شاید بتوان گفت که کمتر کسی با استاد عناصری و دیدگاه‌ها و پژوهش‌های کم نظیرش آشنا نباشد و از مشرب رنج‌های بی‌شمارش در راه اعتلای فرهنگ کهن ایران بهره‌نگرفته باشد. مطالبی که خواهد آمد تنها بخش نخست، از سخنان گوهر بار استاد است که به صورت نشست تخصصی در آن نیک روز ارائه شده است. با امید نقد و نظر استاد در شماره‌های آتی فصلنامه استاره سو. سردبیر





فیزیکی. کلمه ی کشمکش در تئاتر غلط است. کشمکش یعنی جنگ میان حیوانات. انسان با انسان چالش می کند. که در غرب به آن Challenge می گویند. یعنی جنگ توام با تفکر. یعنی افکار با افکار در چالشند؛ نه اینکه به یکدیگر سیلی بزنند! ما در نمایش، نمایش سیلی زدن را نشان می دهیم برای اینکه می خواهیم مخاطب حرکت و ژست ما را درک کند.

ما هفتاد نوع سوگ در ایران داریم. بر سر می کوبیم، بر زانو می کوبیم، بر پیشانی می زنیم، بر سینه می زنیم. ما مشت را گره می کنیم. همه ی اینها المان و نماد است در فرهنگ ما. دست راست روی قلب یعنی من احساس و عاطفه ام را به شما منتقل می کنم. اینها ژست های خاص خودش را دارد. اینها همه جزو المان های نمایش است. ما همه اهل نمایشیم. از در ولادت وارد و از در رحلت خارج می شویم. یکی معلم، یکی تاجر، یکی هنرمند... خوشا به حال آنکسی که نقش خودش را درست اجرا کند، اگر یک آدم مقتدری نتواند نقشش را درست اجرا کند، آن را پایین می کشیم. همه اهل نمایش و گفتگو و منظومه ایم.

که پیداکن به از لیلی نکویی  
در آن آشفته گی خندان شد و گفت  
به غیر از خوبی لیلی نبینی  
تو ابرو من اشارت های ابرو

به مجنون گفت روزی عیب جویی  
ز حرف عیب جو مجنون بر آشف  
اگر بر دیده ی مجنون نشینی  
تو مو می بینی و من پیچش مو

بنابر این ما با سه واژه سروکار داریم و امیدواریم کسانی را با عنوان اوتورپته در نظر داشته باشیم. بخل و حسد و ناراحتی، صحنه نمایش را آلوده کردن است که این درست نیست. واژه ی تئاتر یونانی است. تئاترون؛ به معنی نشستن و تماشا کردن. یونانی ها اهل جشنواره و سوگواره بودند. کلمه ی فستیوال در ایران درست ترجمه نشده است!

اما ما با سه واژه در محضر شما به عنوان مدخل بحث صحبت می کنیم. خود یونانی ها هم از نظر نمایشی وقتی صحبت می کردند مراحل مختلف داشتند ولی سه مرحله در آن واحد، در جایگاه دقت نظر بیشتری قرار دارد.

مرحله یک پرولوگ، (پیش گفتار) یعنی درست مثل دری که ما باز می کنیم و وارد می شویم. شما برای هر کتابی همیشه پرولوگ دارید و در این پیش گفتار به دنبال چکیده ای از مطلب می گردید تا آن چه در پیش رو دارید به صورت اجمالی برایتان مطرح باشد. بخش دوم بعد از آن، اپیزود است: یعنی به واقع به متن می رسیم و می خواهیم ببینیم مثلاً در این اتاق چه می گذرد. بخش سوم اپی لوگ است؛ یعنی مؤخره یا فرجام سخن. گفتار آخر یعنی؛ از آن چه گفتن باید نتیجه گیری کنیم و بگوییم که حالا متوجه شدیم یا این که ابهامی در گفتار است یا ابهامی در نوشتار وجود دارد.

یکی از مباحث مهم در ایران تکرار لغتی است که هر روز تکرار می کنیم و مفهومی ندارد. درخت هر چقدر میوه اش پربارتر باشد در واقع سرش را پایین تر می آورد و نشان می دهد که فتوت دارد، جوانمرد است؛ چرا که درخت هم نفس دارد. ما نفس انسانی و حیوانی و نامیه داریم. درخت هم آنقدر تواضع دارد که هر چه دارد بذل و بخشش می کند برای دیگران. اما باید غرور هم داشت. چون تعصب بر دو قسم است. یکی تعصب منفی است و یکی مثبت. آشوزرتشت پیامبر جان شیفته ایران باستان می فرماید: «آنجا که دیوار تعصب (تعصب های منفی) فرو می ریزد حقیقت آشکار می شود.» در ایران، ما هر نوع غروری را داریم اما هر مفهومی باید مصداقی داشته باشد در مقابل هر غروری باید چیزی ارائه شود که من مغرور باشم به آن چیز مثبتش. آن لغتی که ما در ایران کمتر بدان توجه می کنیم لغت «اتوریتته» است. می گوییم فلان کس، اتوریتته دارد. خیال می کنیم که اتوریتته یعنی قدرت داشتن. تصورمان بر این است قدرت یعنی زور داشتن. اتوریتته در لغت یعنی؛ سندیت دلایل نقلی و عقلی. یعنی این که ابوریحان بیرونی اتوریتته دارد؛ چرا؟ برای اینکه علاوه بر اینکه زمان خودش را برای ما می نویسد کتابی هم می نویسد تحت عنوان «آثار الباقیه عن القرون الخالیه»... و حتی دست یازی می کند به زمانی که حتی خودش هم در آنجا حضور ندارد؛ بنابراین در تحقیق «ماللهند» به ما روش تحقیق یاد می دهد و برای ما جهان گشایی فرهنگی می کند. ابوریحان داستان جالبی دارد: از شهری به شهری دیگر می رفت و زیاد در بند لباس نبوده است. در هرات به کاروانسرای می رسد و به کاروانسالار می گوید: من دو نفر شتر برای بارهایم می خواهم. کاروانسالار وقتی به بارها دست می زند می پرسد: این بارهای سنگین چیست؟! ابوریحان جواب داد: کتاب است. کاروانسالار گفت: تو با این همه کتاب، آیا ابوریحانی؟ گفت: خود بدبختش منم! بله. ابوریحان من هستم.

نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

بنابر این اتوریتته باید داشت. معلمی وارد کلاسی شده بود، چوبی در دست داشت. به شاگردان گفت به این می گویند هیولا! هیولا به معنی چوب است. واژه یونانی Hori - Hori: به معنی چوب است. با واژه ی گیل هم ریشه است. گیلان یعنی سرزمین جنگل ها. اگر چنانچه زمانی به چیزی ایراد می گیرم دلیلش این است که، از هفتاد کیلوورق پاره، نسخه هایی را بیرون می کشم که نظیرش را در جایی پیدا نمی کنید. چاووشی خوانی و حیدر خوانی، علی خوانی، یعنی چه؟ وقتی می گویم باید از اسناد و مدارک اتوریتته مراجعه کرد از این کتابهای قدیمی بیرون می کشم. وقتی می گویم چاووشی را اشتباه می نویسید دلیلش گردآوری اسناد چاووشی مربوط به ۱۲۰ سال است. پس چون اسناد و مدارک در اختیارم است حق دارم بگویم که شما چرا این موارد را غلط مطرح می کنید؟ چرا دانشجویان و هنرمندان را گمراه می کنید. همه ی صنف ها دست آخر، یک صورت جلسه برای کارهایشان می نویسند.

لباس کهنه ی ما برانزده تر از این است که لباسی عاریتی از دیگران بگیریم. اما در عین حال مسئله بر سر این است که ما لباسی عاریتی هم نداریم. ما در ایران حداقل ۱۵۰ نوع شناخته شده و در کتابها ثبت شده، نمایش آیینی و سنتی داریم. تا چه برسد به اینکه در مازندران. درباره ی «تیره ماه سیزده» و «پیر بابو» و «هلی تی تی» بحث کنید. من در خیابان های لندن در ایستگاه هوربرن بارها نمایش های خیابانی انگلیسی ها را دیدم و بعد مقایسه کردم کارهای آنها را با خودمان. در دسته روی ها و راهپیمایی ها و گویی ها و نمایش های سیار؛ در معرکه ها درنگ باید کرد / خون بر جگر نهنگ باید کرد. در معنای معرکه عدم دقت داریم. معرکه محل جنگ را گویند؛ و جنگ بر دو قسم است: یکی جنگ

وصفات و سنت‌ها نیز وجود دارند. سیمرغ اسطوره‌ای مان را فراموش کردیم. هیچ وقت فکر نکردیم که شیخ شهاب سهروردی حکیم شهید در کتاب‌های «حکمت الاشراف» و «عقل سرخ» - که گمان می‌کنیم تنها عرفان است - زیباترین چکیده‌ی نمایشی رستم و سهراب را می‌توانیم بیابیم. البته آن را در کتاب اساطیر ایران چاپ کرده‌ام.

در سال ۱۸۳۴ در زمان محمدشاه قاجار، یک روسی که در گیلان کارهای تحقیقی می‌کرد حدود سی و سه مجلس تعزیه بی‌نظیر ما را جمع آوری کرد. حدود ۵۰ سال پیش ۱۰۵۵ مجلس تعزیه ما را یکی به ۵ ریال خریدند و به واتیکان بردند. در شیشه چهار جداره گذاشتند تا کسی دسترسی نداشته باشد. من به هر زحمتی که بود آن را به ایران آوردم و با تلاش و یادگیری زبان ایتالیایی آنها را ترجمه و چاپ کردم. علاوه بر آن مجلسی را که هم به من نداده بودند را هم پیدا کردم و چاپ کردم. آنها پس از چاپ مجلس «سجده بر آدم» نسخه ایتالیایی آن را برابیم فرستادند!!! من از تئاتر حرف نمی‌زنم که سوابقش از یکصد و پنجاه سال بالاتر نمی‌رود. کتاب آقای محمد گلبن هست که در آن از آمدن تئاتر حرف زده است. من در دارالفنون درس خوانده‌ام هنوز هم دارالفنون با خاطرات من در حال مرمت و بازسازی است. در آنجا سالن تئاتری داشتیم که نخستین تئاتر ایران در آن سالن اجرا شده بود. تئاتر «گزارش مردم گریز» از مولیر که ترجمه اش را مزین الدوله نقاش باشی انجام داده بود که البته بعدها به عکاس باشی معروف شد.

اینها را همه می‌دانیم، اما من از نمایش حرف می‌زنم. نمایش را یک دایره‌ای بزرگ تصور کنید که در آن پهنای می‌توان چیزهای گوناگونی یافت؛ نظیر رقص‌های آیینی، بازی‌های نمایشی، نقلی، تئاتر و....

بزرگان گفتند انسان با آیین به دنیا می‌آید و با آیین زندگی می‌کند و با آیین‌ها هم به خاک سپرده می‌شود. در ایران باستان نامگ به نامی نمی‌گفتند بلکه به کتاب می‌گفتند؛ نامگ. کتاب خدای نامک را در دوران باستان داشتیم. در این کتاب تمام نمایش‌های شرعی و قدسی و مذهبی و آیین‌ها و سرودهای دینی و قصه‌ها وجود داشت. در ایران باستان ایرانیان شعر کوتاه سرودند که این شعرها بعدها در افکار تعزیه هم مطرح شد می‌گفتند چامه‌سرای بهترین روش برای نشان دادن تخطی کلمات است. برای یادگیری امروز بچه‌ها... ایرانیان قوم شاعرند. از یغمای خشت زن نیشابوری تا شاطر عباسی صبحی و زرگر اصفهانی تا برسد به آن شیفته خراسانی. در هر جای ایران یک نفر شاعر است.



اگر در عاشورا یا رمضان و یا عید نوروز و یا محرم عین فستیوال را بنویسید مانعی نیست. اما وقتی بنویسید جشنواره محرم! از قیاسش خنده آمد خلق را... در یونان فستیوال از واژه ی Lafista یعنی دست آمده است. شما می گویند فلانی دست و دل باز است؛ یعنی شما را به ضیافت فرهنگی فرا می خواند، فرهنگش را به شما می دهد.

اما چه کسی رساله ضیافت را نوشته؟ که به فارسی ترجمه شده و برای هنرمندان از دیدگاه زیبایی شناسی خواندن این کتاب مهم است. یکی از متون بی نظیر زیبایی شناسی و تعریف هنر است که هنرمند را به فکر فرو می برد. رساله ضیافت اثر افلاطون است.

نقل شفاهی ست از سقراط و مطالب مکتوب افلاطون... لافیستا یعنی ضیافت دارد. مادر رمضان و محرم و نوروز سفره ی ضیافت داریم. در فیروزکوه زمانی که باران نمی بارد می گویند: «بیئن بوریم شیلون بکشیم.» در فرهنگ لغت استاد معین، شیلان یعنی ضیافت. من معتقدم که هیچ قومی در جهان فاقد نمایش نیست. نگفتم تئاتر! بلکه نمایش را می گویم.

«پروفومنس» یعنی مقاصد و با حرکت نشان داده نیست. چه با آواها و نواها باشد و چه با ایما و اشاره و پانتومیم باشد و چه با دولا و راست شدن و چه دست در دست ساییدن ها باشد. چه کاه پاشان در عزاداری ها باشد. می پرسم چرا کاه می پاشند روی سرشان؟ برای اینکه کاه حالت بینابین دارد یعنی ممکن است دانه ی در کاه باشد. ما ایرانی هستیم سلام فرنگی را خوب بلدیم و از این ها استفاده می کنیم ولی نمی دانیم مثلاً در لرستان، «پر بران» به چه می گویند؟! پر بران همان سمبولیزم مو است. وقتی گیسوان بریده می شود در عزای یاری، یعنی ما گذشتیم از گونه خوشی و زندگی، فرنگیس در عزای سیاوش گیسو برید... هر چیزی که در جهان نمایش است پراگماتیسم است. کار هنرمند باید پراگماتیسم همراه داشته باشد. پراگما یعنی عمل. پراگماتیسم یعنی عملی بودن، یعنی

کاربردی باید باشد. شما لفظ عامیانه «خاک بر سر» به کار می برید. امانمی دانید پشت سر این لفظ چقدر معنا نهفته است! یعنی کسی از توفوت شود خاک بر سرت بریزند. در تمثیل عامیانه فرهنگ عامه هیچ دقت کرده اید که امروزه یک لغاتی بکار می بریم که معنایش را هم نمی دانیم! در معنای بسیاری از واژه ها باید دقت کرد. سورک در اوستا و ایران باستان عبارت از موادی بنام حلوا است که زرتشتیان هنوز هم آنرا می پزند و سر خاک مرده می برند. این سورک یعنی در ضیافت جمع می شدند. اینک نام روستایی نزدیکی ساری است که احتمالاً در دوران باستان این آیین اجرا می شده است. وقتی من از نمایش بحث می کنم به آنجایی می روم که خاستگاه نمایشی از آنجا احتمالاً آغاز می شود. به هیچ وجه نمی گویم در ایران تئاتر داشتیم. میرزا فتحعلی آخوندوف به ایران نامه ای نوشت و در آن اشاره کرد: در ایران چه می کنید؟ در اینجا یک سری حرکاتی وجود دارد که باعث تنویر افکار می شود و نام آن را «تمثیل» نام گذاشته اند. Allegory یعنی تمثیل. کتاب میرزا فتحعلی آخوندوف شد کتاب «تمثیلات آخوند زاده». یعنی در مقابل تئاتر تمثیل به کار رفت. در افغانستان هنوز هم به نمایش سنتی می گویند تمثیل. ببینید نمایش های عرفانی به چه نمایش هایی می گویند؟ برای ما کسر شان نیست که پیتر بروک سیمرغ عطار ما را اجرا کند و مادر اولین بند کوچه عشق، سیمرغ خودمان را نمی توانیم اجرا کنیم؛ در حالی که در منطق الطیر عطار هزار هزار رمز و رنگ وجود دارد و شخصیت ها

